

بررسی مواجهه با رنج آزادی اگزستانسیال و راه‌های گریز از رنج آزادی از منظر اروین یالوم و مولانا

* حیب مظاهری

** امیرعباس علیزمانی

چکیده

پیوند میان «آزادی» و «رنج» به نحو شهودی روشن نیست؛ زیرا در نگاه اول «آزادی» ظاهراً فقط دربرگیرنده اشارات ضمنی مثبت بلاواسطه است اما آزادی روی تیره‌ای دارد که همراه با رنج وجودی است. آزادی از منظر انسان خالق از لحاظ روانی سرشار از اضطراب است از این جهت که ما به عمیق‌ترین مفهوم، مسئول خودمان هستیم؛ نه تنها برای جهان درونی بلکه برای جهان بیرونی نیز مسئول هستیم. تکلیف هر فرد تألیف دنیا و انسانیت خویش است. انسان نمی‌تواند از این مسئولیت و از این آزادی اجتناب کند. مهم‌ترین عامل رنج‌زا بودن آزادی در اندیشه یالوم نوع معرفت‌شناسی اگزستانسیالیستی است که معتقد است انسان در این دنیا پرتاب شده است و برای ساخت خویش نه قانونی در اختیار دارد و نه مبدأ ماورایی وجود دارد تا او را راهنمایی دهد، اما در معرفت‌شناسی مولانا هم خدا وجود دارد هم قانون. در این جا آنچه باعث رنج‌زا شدن آزادی است نحوه عمل کردن به قانون است؛ مسئله این است که آیا انسان می‌تواند در جنگی بی‌پایان تکلیف الهی که همانا آفرینش انسانیت است موفق شود.

کلیدواژه‌ها: آزادی، رنج وجودی، اگزستانسیالیست، اختیار، پرتاب‌شدگی.

* دانشجوی دکتری رشته فلسفه دین و کلام جدید، دانشگاه خوراسگان اصفهان (نویسنده مسئول)

mazaheri.habib@yahoo.com

** دانشیار گروه فلسفه دین، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران، Amir_alizamani@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۲/۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۴/۱۴

۱. مقدمه

انسان‌ها معمولاً آزادی را مفهومی کاملاً مثبت تصور می‌کنند اما ذهن خلاق و فیلسوفانه یالوم و مولانا آزادی را از زاویه‌ای دیگر نیز بررسی کرده‌اند و آن نقش آزادی در شکل‌گیری شخصیت و شاکله انسانی است؛ یعنی نگاه به آزادی از منظر غایی، که در آن صورت آزادی چهره مثبت و دوست‌داشتنی ندارد بلکه به مسئله‌ای رنج‌آور تبدیل می‌شود؛ چراکه هرگاه سخن از آزادی عمل می‌شود، سخن از تکلیف و مسئولیت نیز به میان می‌آید. در مسئله آزادی، فرد کاملاً مؤلف دنیا و اعمال خویش است، انسان درمی‌یابد همه‌کاره عالم خویش است خود باید طرح دهد و اجرا کند و محصول آن را نیز درو کند. درحقیقت از پرتو آزادی، رنج بودن، ساختن و صیرویت انسان نمایان می‌شود. به قول سارتر انسان یک «طرح» است، و به قول مولانا باید آن ماهیت خدادادی را به اوج خود رساند (مولانا، ۱۳۶۳: دفتر چهارم، ۱۲۶۴). در باب معنای زندگی «شدن انسان» مهم است نه «بودن»، و «رنج آزادی» را می‌توان «رنج شدن» نامید (همان: دفتر سوم، ۴۱۵۶). صیوریت انسان فقط از طریق آزادی و انتخاب صورت می‌گیرد اما آزادی که در پرتو آن انسانیت رقم می‌خورد رنج‌زاست؛ چراکه پیوسته انسان باید میان دوراهی‌ها و تردیدها گزینه صواب را انتخاب کند. حال، صواب بودن انتخاب‌هایمان را از کجا بدانیم؟ و این رنجی است افزون بر رنج آزادی، که همه انسان‌ها در آن به یکسان شریک‌اند. بسیاری از اندیشمندان اگزیستانسیال و اسلامی در باب معنای زندگی و تحقق انسانیت در پرتو آزادی و رنج حاصل از آن آثاری را آفریده‌اند از جمله بری اسمیت و استفان فردریک در پایان نامه‌ای با عنوان «مرگ، آزادی، تنهایی و بی‌معنایی و روان‌درمانی وجودی آروین د. یالوم»؛ لوری مور جو در مقاله‌ای با عنوان «راه وجودی برای بازیابی»؛ هیوستن اسمیت در مقاله «معنای زندگی در ادیان جهان»؛ کیت وارد در مقاله «دین و مسئله معنا»؛ امیرعباس علیزمانی در مقاله «معنای معنای زندگی» و «نگرش صحیح به زندگی از دیدگاه داستایوفسکی»؛ و عسکری سلیمانی امیری در مقاله «خدا و معنای زندگی». نوشتار حاضر ماهیت رنج‌ز بودن آزادی و بیان راهکارهایی برای کاستن این رنج و معنادگی به زندگی از رهگذر آزادی را از دیدگاه آروین یالوم و مولانا تبیین می‌کند. ما در ابتدا به نظریات یالوم می‌پردازیم و سپس به نظریات مولانا به شیوه تطبیقی. هر دو اندیشمند درصدد ارائه راهکارهایی برای تسکین رنج آزادی و تحقق انسان کامل هستند؛ شیوه یالوم تسکین رنج آزادی با عقلایی کردن زندگی مادی و تحقق انسانیت با دستاوردهای عقل بشری به کمک وجدان درونی است، اما روش مولانا اجرای تام و تمام

برنامه‌های الهی است که برای معنابخشی زندگی انسان ارائه شده‌اند. یالوم استفاده از قانون الهی برای معنابخشی زندگی انسانی را توهین به شعور انسانی و محدودکننده آزادی انسان می‌داند اما مولانا تحقق معنا را جز در برنامه الهی نمی‌بیند و عقل جزئی انسان را ناقص‌تر از آن می‌یابد که بتواند برنامه‌ای کلی برای سعادت و تحقق انسانیت ارائه کند و آنچه عقل جزئی بشر ارائه می‌کند شبه‌معناست نه معنا.

خیزای نمرود پر جوی از کسان	نردبانی نایدت زین کرکسان
عقل جزوی کرکس آمدای مقل	پرو با جیفه خواری متصل
عقل ابدلان چو پر جبرئیل	می‌پرد تاظل سدره میل میل
باز سلطانم گشم نیکو پیام	فارغ از مردارم و کرکس نیام
ترک کرکس کن که من باشم کست	یک پر من بهتر از صد کرکست

(مولانا، ۱۳۶۳: دفتر ششم، ۱۱۰۵-۱۱۰۸)

۲. ماهیت آزادی اگزیستانسیال در اندیشه یالوم و مولانا

ماهیت و جوهر آزادی که در فلسفه اگزیستانسیالیست از آن بحث می‌شود کشمکش است، مبارزه است؛ آزادی نمی‌خواهد آرامش ایجاد کند بلکه می‌خواهد مباحثه و جدل را تشدید کند، آزادی نمی‌خواهد تسکین دهد بلکه می‌خواهد اثبات و استدلال و محاجه باز و گشوده را تشدید کند. و آزادی با انسان عجین است. یالوم بر این باور است که هر چیزی که دایره انتخاب انسان را محدود یا نفی کند، نه تنها انسان را تحقیر کرده بلکه انسان را در سطح یک گیاه یا جانور که تابع محض محیط و قوانین طبیعی و غریزی و فیزیولوژیک است پایین آورده است و اختیار را که وجه تمایز انسان با سایر موجودات است از انسان سلب کرده است. یالوم از این لحاظ آزادی را یک نعمت منحصر به فرد می‌داند؛ چراکه او با تاکید بر آزادی همانند سارتر اشاره به این نکته دارد که «انسان» خود به خود صورت نمی‌گیرد نخست وقوف و آگاهی لازم است آنگاه پرداختن به عمل (Sartre, 1956: 566). همچنین یالوم در باب آزادی انسان با هرگونه آرزواندیشی، سهل‌انگاری و غفلت سر جنگ دارد. همان‌گونه که با اخلاق الهی و جبر طبیعی مخالف است با سرشت نیک و ذاتی بشر نیز مخالف است. ایشان این مسئله که انسان با اتکا به سرشت نیک خود راه رهایی را پیدا خواهد کرد و به همین دلیل دست به هیچ کوششی

نزند، قابل توجیه نمی‌داند (یالوم، ۱۳۸۴: ۲۸۹-۲۹۰).

مولانا نیز آزادی را معبری برای رسیدن به کمال انسان، فراتر رفتن از مقام ملائک و موقعیت اگزیستانسیال معرفی می‌کند. اساساً انسان با قرار گرفتن بر سر دو راهی انتخاب و قرار گرفتن در یک محک و آزمایش تصمیم‌گیری، به رشد می‌رسد (مولانا، ۱۳۶۳: دفتر اول، ۱۹)؛ گریز از کار و مسئولیت، تن‌آسایی، خویش‌تن‌پروری، لغزش به سراشیب تجمل، بندگی درهم و دینار، سست‌عنصری و بی‌ایمانی، به شوخی گرفتن مسائل حیاتی، بی‌تکاپو به امید فردا نشستن با ماهیت آزادی معنی بخش که در اختیار انسان قرار داده شده است، در تعارض کامل است.

۳. آزادی، رنج وجودی از منظر یالوم و مولانا

با این‌که آزادی در فرهنگ شرق و غرب مفهومی ارزنده دارد، اما یالوم معتقد است که اگر به گستره آزادی انسان صادقانه نگاه کنیم، می‌بینیم فاقد ساختار بیرونی است. ما در جهانی بدون برنامه‌ریزی ذاتی زندگی می‌کنیم که در آن آزادیم مؤلف زندگی خود باشیم. زندگی بی‌پایه و بنیاد است و ما در برابر انتخاب‌های خویش مسئولیم (یالوم و جاسلسن، ۱۳۸۹: ۷۳-۷۴). بدین علت آگاهی از آزادی غایی و آزادی اگزیستانسیال همواره دلهره‌آور است. منظور یالوم از آزادی، آزادی سیاسی و اجتماعی به منظور دست‌یافتن به امکانات وسیع‌تر برای آگاهی روان‌شناسی نیست بلکه به نوعی از آزادی اشاره دارد که مسئولیتی مرعوب‌کننده با خود به همراه دارد. نوعی از آزادی که مردم چنان از آن می‌ترسند که خودکامگان، حاکمان و خدایان را به خدمت می‌گیرند تا بار سنگین این آزادی را از دوششان بردارند (Yalom, 1980: 261). اما به هر دری که کوبیده شود در نهایت ما مسئول آن چیزهایی هستیم که از جهان تجربه می‌کنیم. یالوم ارتباط مسئولیت و آزادی را ناگسستنی می‌داند؛ زیرا انسان‌ها مسئول دنیایی هستند که از طریق آزادی برای خود می‌سازند. سنگینی آزادی یک طرف و به دوش گرفتن این مسئولیت طرف دیگر قضیه است. به قول سارتر «مؤلف بی‌چون و چرای هر چیزی هستیم که تجربه کرده‌ایم» (یالوم و جاسلسن، ۱۳۸۹: ۷۳-۷۵).

یالوم معتقد است که عدم اعتقاد به وجود خداوند به سبب تن‌پروری و راحت‌طلبی نیست؛ زیرا با نبود او، امکان یافتن هر گونه ارزشی در «لوح ماورایی مفاهیم اخلاقی» از

میان می‌رود و از طرفی معرفت نامحدود و کاملی نیز وجود ندارد تا آن را در درون خود پیروانند. به قول سارتر «بشر وانهاده شده است» (Sartre, 1956: 566). و با نبود خداوند هر کاری مجاز است زیرا انسان نه در خود امکان اتکا می‌یابد و نه بیرون از خود، لذا در حذف واجب‌الوجود باید بهای گزافی پرداخت. برای آن‌که اخلاقی وجود داشته باشد و اخلاق از کمند تجربه درآید لازم است بعضی ارزش‌ها به بداهت عقل واگذار شوند (یالوم، ۱۳۹۳: ۲۳۹). آدمیان ارزش‌ها را می‌آفرینند و نیکی و بدی را به‌وجود می‌آورند. بدیهی است اگر بشر بیرون از خود راهنمایی می‌داشت کار آسان‌تر می‌بود اما چون باید بی‌راهنما پیش رود وضعش راحت‌بخش نیست (Yalom, 2001: 137).

جنبه دیگر رنج‌زا بودن آزادی این است که آزادی انسان دارای دو نشانه است: از یک سو آزادی انسان نشان از نیرو و تمامیت استیلای انسان بر طبیعت و قدرت عقلانی دارد، از سوی دیگر این آزادی موجب تفرد، تنهایی و ناامنی بیش‌تر در جهان و زندگی است. اگر انسان دارای آزادی نمی‌بود مطمئناً زندگی‌اش دارای معنی می‌بود؛ چراکه رنج و تحیری برای انسان پیش نمی‌آمد. انسان در جهان بی‌قرار و سرگردان بدون تکیه‌گاه و پرخطر باید معنای زندگی خود را از روی آزادی و انتخاب خود اختیار کند.

مولانا نیز بر این باور است که انسان از دو شاخه آزادی رنج می‌برد که انسان را میان دوراهی شک و تردید قرار می‌دهد و رنج و اضطراب را بر وجود انسان قالب می‌کند. مولانا ناله سر می‌دهد که خداوند او را از این رنج نجات دهد، می‌خواهد خداوند روح او را در باده‌ای از خمخانه غیب بچشانند تا وی را به عالم بی‌اختیاری جنون و مستی عشق الهی بکشاند.

الغیث ای تو غیث‌المستغیث	زین دو شاخه اختیارات خییث
زین دوره گر چه همه مقصد تویی	لیک خود جان‌کندن آمد این دویی
در نُبی بشنو بیانش از خدا	آیت اشفقن ان یحملها

(مولانا، ۱۳۶۳: دفتر ششم، ۲۰۰-۲۱۸)

وقتی آسمان و زمین از این بار و تکلیف هراسان باشند چگونه انسان از آن هراسان نباشد؟ لذا مولانا از رب جلیل با زبان نیایش می‌خواهد که این تردید را بردارد و زمام اختیارش را به‌دست گیرد و او را از دودلی نجات دهد (مولانا، ۱۳۶۳: دفتر اول، ۱۴۵۶). این جبری که مولانا خواستار آن است؛ «جبر اختیاری» است که با «جبر اصطلاحی» متفاوت است. این جبر خودخواسته به علت فرار از رنج اختیار است که مولانا برای ایجاد امنیت و

قرار و سکون در نفس خود از خداوند درخواست دارد که نفسش را به عقل درآورد تا از اختیار و چموشی برهاند.

۴. ساخت‌های گوناگون رنج آزادی در اندیشه یالوم و مولانا

۱.۴ آزادی و رنج خلق انسانیت

به محض آن‌که انسان علم پیدا کرد که آزاد است و خبری از جبر محیط و اجتماع و تکوین نیست و باید دست به آفرینش خود بزند دو احساس به او دست می‌دهد: احساس مسئولیت، و رنج و دلهره شدید. چرا مسئولیت؟ زیرا هیچ کس دیگری نیست به جای انسان دست به آفرینش انسان بزند و یا جای او زندگی را بردارد و زندگی کند، هیچ کس دیگری نیست انسان را یاری کند، انسان به شدت تنهاست و باید خودش آفریننده خویشتن و آینده‌اش باشد. بنابراین خواسته یا ناخواسته مسئولیتی بر دوش انسان نهاده شده است، مسئولیتی بس عظیم، و این حقیقتی رعب‌آور و دهشتناک است که نه می‌توان از آزادی و مسئولیت فرار کرد و نه می‌توان رنج و دلهره آن را به کناری نهاد. انسان مانند موم در دست انسان است؛ به عبارتی هر شخصی بازیچه دست خود است و خودش می‌تواند هرگونه که بخواهد با آینده و سرنوشت خود بازی کند. ساختن «ابرمرد» نیازمند به آزادی عظیم و مطلق است. انسان پس از آگاهی از تکلیف عظیم خود و آزادی مطلق که در برابر خود می‌بیند دچار پریشانی خاطر می‌شود. این پریشانی هیچ‌وقت آرام ندارد، یالوم در دفاع از این تفکر استدلال می‌کند: زیرا نمی‌دانیم چه کار باید انجام دهیم، خدا نداریم، سنتی وجود ندارد و اگر وجود دارد به سنت قدیم و الهی عقیده‌ای وجود ندارد. پیوندهای آسمانی و زمینی که قبلاً به انسان خط و نشان می‌داد امروز جایگاهی ندارد و انسان در هوا معلق است.

رنجی که یالوم و مولانا از آن سخن می‌گویند رنج انسان گیج و بلا تکلیف نیست بلکه رنج یک انسان مسئول است. دلهره و رنج لازمه مسئولیت است. کسی که قرار است آینده خود را تحویل بگیرد و آفرینش آن را به عهده بگیرد و باید پاسخ‌گو نیز باشد به نحوی که سربلند از آن بیرون آید، دیگر نمی‌تواند ناکامی را به قضا و قدر بسته کند و طبیعت را متهم سازد. منشأ رنج آزادی آن‌جاست که انسان باید بهترین راه را انتخاب کند و بهترین محصول تحویل دهد؛ زیرا هیچ کس به کم و محصول پست راضی و قانع نمی‌شود. اما بهترین راه کدام است؟

مرغ خویشی صید خویشی دام خویش صدر خویشی فرش خویشی بام خویش
جوهر آن باشد که قائم با خود است آن عرض باشد که فرع او شده است

(مولانا، ۱۳۶۳: دفتر چهارم، ۸۰۷-۸۰۸)

انسان جز این که هویت خودش را می‌سازد چیز دیگری نیست (مولانا، ۱۳۶۳: دفتر سوم، ۳۲۹۶).

تفاوت مولانا با یالوم در تحقق ماهیت انسان این است که مولانا معتقد به وجود ارزش‌های پیش‌ساخته است که انسان باید خود را با آن‌ها تطبیق دهد، اما یالوم معتقد به این است که خود انسان باید هم خالق ارزش‌ها و هم تحقق‌دهنده آن‌ها باشد. بنابراین مسئولیت دوگانه‌ای در برابر انسان قرار دارد؛ از طرفی باید ارزش‌ها تعیین و از طرف دیگر باید مطابق آن‌ها عمل کند، انسان در هر لحظه باید دو عمل انجام دهد: خلق ارزش‌ها و سعی برای تحقق آن‌ها. انسان هم در گرو اعمال خود است و هم مسئول آن. از این جهت او تنهاست و هراسان.

۲.۴ آزادی و رنج مسئولیت

وقتی آدمی دریافت که وی نه تنها همان است که موجودیت خود، راه و روش زندگی خود را تعیین می‌کند بلکه افزون بر آن قانون‌گذاری است که با انتخاب شخص خود، جامعه بشری را نیز انتخاب می‌کند، چنین فردی نخواهد توانست از احساس مسئولیت تمام و عمیق بگریزد. به گفته فرانکل همان‌گونه که در سواحل غربی آمریکا مجسمه «آزادی» قرار داده‌اند باید در سواحل شرقی آمریکا نیز مجسمه «مسئولیت» قرار دهند (فرانکل، ۱۳۹۰: ۲۱۲). آزادی زمانی میسر و سازنده می‌شود که با مسئولیت همراه باشد (Yalom, 1980: 192). یالوم با اشاره به «مرگ خدا» می‌گوید: «خدایی نیست باید همه آثار مترتب بر آن را از ابتدا تا انتها پذیرفت» (Yalom, 2005: 23). وقتی قرار است انسان خود سازنده آینده خویش باشد یعنی مسئولیت خلق ارزش‌ها بر عهده وی باشد و معیاری نیز در دست ندارد، مسلماً دلهره و اضطراب حاصل می‌شود.

در دیدگاه مولانا در سایه آزادی و انتخاب معنای زندگی و تسلط بر حاکمیت خود، تکلیف و مسئولیت زاده می‌شود. مبارزه و عمل به همراه آزادی آغاز می‌شود؛ زیرا هیچ دوراهی انتخاب وجود ندارد مگر این که انسان باید یکی را بر دیگری ترجیح دهد. آزادی

مستلزم قبول تعهد و مسئولیت در جهان است. مولانا با توجه به روحیه برخی از افرادی تنبل که دوست دارند مسئولیت را از دوش خود بردارند، استدلال می‌کند که این نوع افراد وقتی متوجه می‌شوند اختیار و آزادی مساوی با تکلیف است، دست به دامن جبر می‌شوند و معتقد می‌شوند انسان اصلاً دارای اختیار نیست تا تکلیفی متوجه‌اش باشد (مولانا، ۱۳۶۳: دفتر اول، ۱۰۶۸).

۳.۴ رنج آزادی در تکلیف به‌کارگیری زندگی در همه امور

احساس گناه از محدودسازی و قربانی‌کردن زندگی از این حاصل می‌شود که انسان حاضر نباشد به آن‌چه می‌تواند بشود تبدیل شود (Yalom, 1980: 282). برخی از متفکران چهارمین گناه کبیره را «گناه به‌کار نگرفتن زندگی در همه اموری که فرد می‌داند می‌تواند آن را به‌کار گیرد» (ibid: 279). پذیرش کامل مسئولیت اعمال خویش با کاستن از دریچه‌های فرار، حوزه گناه در اگزیستانسیال را گسترده می‌سازد، به عبارتی فرد نه‌تنها به علت معصیت‌هایش در حق دیگری یا زیر پا گذاشتن اصول اخلاقی و اجتماعی گناهکار است بلکه ممکن است به علت معصیت در حق خویش نیز گناهکار باشد. هایدگر که در ادبیاتش واژه «گناهکاربودن» به معنای «مسئول‌بودن» به‌کار برده است معتقد است «گناهکاربودن» با «عقب‌افتادگی استعدادها یا باقی‌ماندن در بالقوگی» ارتباط تنگاتنگی دارد؛ صدایی از وجدان شنیده می‌شود که شخص نتوانسته استعداد اصیل را بالفعل کند (Heidegger, 1962: 330).

مولانا این مسئله را تحت عنوان «خطر تبدیل‌شدن به بیگانه» مطرح می‌کند. وی انسان بیگانه را انسانی می‌داند که از هستی خود دور شده باشد؛ یعنی بیگانه از خداوند و محروم از کشف حقیقت و مبدأ خود که این از روی اختیار و آزادی انسان صورت می‌گیرد. هستی انسان با خداوند ارتباط دارد به نحوی که وجود خاص انسانی با خداوند یگانگی پیدا می‌کند که نحوه این ارتباط و یگانگی قابل توصیف نیست. انسان به خودی خود قابل ظهور و بروز نیست بلکه انسان، خداوند و برنامه‌های الهی را در برابر خود دارد که انطباق با کامل آن شدنی نیست لذا دائماً با انتخاب‌های اصیل خود به سوی کمال سیر می‌کند والا خطر ازخودبیگانگی را به همراه خواهد داشت. از وقتی انسان چنین خطری را در برابر خود احساس کند خود را در برابر تکلیف و مسئولیتی بزرگ می‌بیند که زندگی را در همه ابعاد خود بزید.

ای تو در پیکار خود را باخته دیگران را تو ز خود شناخته

(مولانا، ۱۳۶۳: دفتر سوم، ۸۰۳)

این مقام برای انسان دارای آزادی همواره ثابت است که دست به الوهیت زند و از وجود خویش وجودی ممتاز خلق کند. خلقت یا پرورش ماهیت حیوانی یا انسانی انسان به دستان پرتوان خودش گذاشته شده است تا «انسان کامل مولانا» که فراتر از ملک رود و یا انسان پائین تر از بهائم تحقق یابد (همان: دفتر چهارم، ۸۰۷-۸۰۸).

۴.۴ آزادی و رنج انتخاب

انسان نمی تواند مختار و آزاد نباشد به عبارتی انسان در آزادبودنش مجبور است. مسئولیت انتخاب نیز به عهده اش است و هیچ کس نمی تواند او را یاری کند. طبق بیان فلاسفه اگرستانسیال الحادی کمک های ماورایی نیز توهم و دروغی بیش نیست، انسان باید از طریق حق انتخابی که دارد خود را بسازد، سرباززدن از انتخاب یعنی اینکه انسان از امتیاز خود (در وجود داشتن) بگذرد و خود را متحجر کند. یالوم با نفی تأثیر موجودات آسمانی، جبر و شانس و اقبال سعی می کند بگوید که انسان تکیه گاه بی اساس را رها کند و متوجه خود و انتخاب هایش شود. انسان با انتخاب هایش به هستی و اشیای سرد پیرامون خود معنا می بخشد، چنین انتخابی مسئولیت آور و دلهره آور است و بالتبع رنج زا. و مولانا نیز رنج و هراس ناشی از آزادی را با ادبیات گوناگون و بعضاً با تمسک به آیات قرآن کریم بیان می کند. او برای آن که اهمیت و تلخی رنج آزادی را در قالب انتخاب به نحوی ملموس و واضح ترسیم کرده باشد، می فرماید:

کای خداوند کریم و بردبار ده امانم زین دو شاخه ی اختیار

(مولانا، ۱۳۶۳: دفتر ششم، ۲۰۰)

آزادی و انتخاب یکسره نعمت نیست زیرا اگر انسان دارای یک نمونه انتخاب، یک الگو، یک مدل انسان کامل و یک نقشه راه می بود، هم انتخاب و هم سنجش اخلاقی راحت می شد. اما در این جهان وسیع انسان با انتخاب های متعدد که یقین دارد بسیاری از آنها ناصواب هستند روبه روست و همین باعث رنج و نگرانی بشر است. هرچند انسان در انتخاب، آزاد است، این انتخاب امری شخصی نیست بلکه به مثابه تصویب قانونی برای بشریت است که ناچار باید این گام ها آگاهانه برداشته شود. نوکردن ماهیات کهنه کار دائمی

انسان از رهگذر آزادی و انتخاب است. هدف مولانا از مطرح کردن این مسئله آن است که انسان خود را مقهور سرنوشت و قضا و قدر ندارد و دست از کار نکشد. مولانا ترجیح می‌دهد که خداوند از همان ابتدا مسیر را برای انسان تعیین کند و در شکوائیه خود اشاره می‌کند که ای کاش فقط یک راه وجود می‌داشت و انتخاب و تصمیمی در میان نمی‌بود.

جذب یک راهه الصراط المستقیم به ز دو راه تـردد ای کریم
زین دو ره گر چه همه مقصد تویی لیک خود جان کندن آمد این دویی
زین دو ره گر چه بجز تو عزم نیست لیک هرگز رزم همچون بزم نیست
در نبی بشنو بیانش از خدا آیت اشفقن ان یحملنہا

(مولانا، ۱۳۳۳: دفتر ششم، ۲۰۱-۲۰۷)

آیا انسان می‌تواند بدون رنج، به گنجی همانند انسانیت دست یابد؟ تکلیف انسان در عالم‌های از تعلقات و رسیدن به مقام فناست که یگانه راه آن استفاده از آزادی و به‌کاربردن اختیار در مسیر آفرینش انسان است.

۵.۴ آزادی و رنج بی‌هویتی

رد کردن خداوند در اندیشه یالوم، نشانه قدرت درونی انسان و توانایی او برای زیستن بدون خداست. فروافتادن انسان مدرن در جهان بی‌خدا که به روایت شاعرانی چون هولدر لین و نویسندگانی چون داستایوسکی که در آن هر کاری مجاز است، ثمره این نگاه به جایگاه سست انسان در عالم و بی‌هویتی اوست که بیش از هر چیز او را رنج می‌دهد. حقیقت این است که انسان در عصر حاضر در سایه پندار غلط، آنچه را باید بخواهد طلب نمی‌کند و آنچه را طلب می‌کند باری را از وی کم نمی‌کند. ما در لحظات پراقتضای وجود به‌ویژه لحظات اتخاذ تصمیم‌های دردناک است با حاق واقعیت آشنا می‌شویم.

هر تصمیم تصمیمی است در برابر یک تصمیم دیگر ... و هر تصمیم دامنه امکان‌هایی را محدود می‌کند که برای تصمیم‌های آینده باز خواهند بود ... آدمی نهایتاً آنچه واقعاً انتخاب می‌کند، خودش است. انسان آزاد است و محکوم به آزادی است و تنها، بدون دستاویزی که عذرخواه او باشد (Yalom, 1980: 221).

اما در اندیشه والای مولانا بی‌هویتی انسان به نحو دیگر مطرح شده است؛ کسی که دلهره تردید در جانش رخنه کرده، رنجور است و آرامشی برایش باقی نمی‌ماند، خود را

گمگشته‌ای می‌یابد که مسیرش را نمی‌شناسد. خویشتن را بیگانه‌ای می‌یابد در شهری دور دست و غربتی بزرگ که با همه چیز ناآشناست که فقط خداوند می‌تواند او را از این گردآب بی‌هویتی نجات دهد.

کز تناقض‌های دل پشتم شکست بر سرم جانایا می‌مال دست
زیر دست تو سرم را راحتی است دست تو در شکر بخشی آیتی است
سایه خود از سر من بر مدار بی‌قرارم بی‌قرارم بی‌قرار

(مولانا، ۱۳۳۳: دفتر ششم، ۵۶۰-۵۶۲)

۶.۴ آزادی و رنج ناشی از نرسیدن

انتخاب از روی آزادی بدون هیچ نقشه‌ راهی چقدر می‌تواند انتخابی درست باشد؟ احتمال بسیار زیادی وجود دارد که امری را انتخاب کنیم ولی حقیقت چیز دیگری باشد و ما از دست‌یابی سعادت بازمانیم. رنج ناشی از نرسیدن و دلهره ناتمام شناخت حق و سعادت در این دنیای پیچیده، آرامش وجود انسان را به مخاطره می‌افکند. بر فرض که توانستیم به حق دست یابیم و آن را برای خود احصا کنیم پس از آن رنج چگونگی نگه‌داشتن آن و حفاظت از آن هجوم می‌آورد. هر لحظه انسان در این فکر است مبادا آن‌چه را به دست آورده‌ام از دست بدهم و این همان رنج ناشی از ترس از دست‌دادن است. رسیدن به امور مادی و محدود پس از مدتی برای انسان تکراری و خسته‌کننده می‌نماید و رنج برخاسته از این ناحیه را رنج ناشی از خستگی و دل‌زدگی می‌نامند. چه باید کرد؟ جهان را عوض کنیم؟ خود را عوض کنیم؟ (علیزمانی، ۱۳۸۳). فرانتس کافکا در کتاب کاخ کسی را توصیف می‌کند که تلاش می‌کند به ساکنین مرموز یک کاخ که قصد دارند به او بگویند که «چه کار کند» و «جایگاهش در جهان چیست دسترسی پیدا کند». عمر قهرمان کتاب در این تلاش سپری می‌شود اما هرگز موفق نمی‌شود و احساس حرمان و ناتوانی در او باقی می‌ماند (فرانتس کافکا، ۱۳۷۳: ۱۵۳-۱۸۴). و از طرفی ما به عمیق‌ترین مفهوم، مسئول خودمان هستیم. به گفته سارتر ما «مؤلف خودمان هستیم». ما مسئول ایجاد شکل و معنا هستیم، نه تنها برای جهان درونی بلکه برای جهان بیرونی نیز مسئولیم (Yalom, 2001: 137-138).

ما در جهانی زندگی می‌کنیم که نه تنها اندکی از آن به وفق رضای ما نیست بلکه بسیاری از امور و احوال آن برخلاف خواسته ماست. درد و رنج و مرگ همه‌جا را فراگرفته است ما

همه این‌ها را در قالب‌های متفاوت نظاره‌گر هستیم بدون این‌که بتوانیم راه این سیلاب را تغییر دهیم. حال چه چیزی را انتخاب کنیم که یقین درستی آن داشته باشیم؟ از کدام مرجع بپرسیم تا ما را از حیرت نجات دهد؟ هیچ چیز و هیچ کس نیست، پس چگونه بدانیم به مقصد رسیده‌ایم یا در مسیر صحیح قرار گرفته‌ایم؟ سالیان سال تلاش و مجاهدت و روی پای خود ایستادن و به عقل خود نازیدن در پایان عمر متوجه شویم معنا این نبوده که ما به دنبالش بوده‌ایم، آن‌چه ما بدان دست یافته‌ایم معنای اصیل نیست و آن‌چه معنای اصیل است ما بدان نرسیده‌ایم. چه می‌توان کرد در برابر اتلاف عمر گران‌مایه؟ چه کسی پاسخ‌گوی عمر فنا شده است؟ علاوه بر این‌که آزادی خود دارای رنج است به همراه خود این رنج را نیز به همراه دارد. از آن‌جا که خودانگیختگی هیچ قالب مشخصی ندارد بی‌تردید بسیاری انسان‌ها مورچه‌وار وظایفشان را انجام می‌دهند بی‌آنکه بپرسند بردن چنین باری چه ضرورتی دارد و تلاش بی‌فرجام را ادامه می‌دهند.

مولانا نیز آزادی را عامل جدی نوسان اوج و سقوط انسان معرفی می‌کند که همواره رنج نرسیدن را با خود به همراه دارد. بدان علت که نفس اماره نفسی سرکش و چهره‌ای یاغی از خود دارد انسان هیچ‌گاه از وسائس و دام‌هایش در امان نیست. مرد روزگار می‌خواهد که این حیوان درنده‌خو را به نحوی مهار کند که همیشه خفته بماند و فکر برخاستن به سرش نیاورد. تحقیق‌یافتن هستی همواره با نامرادی همراه است. انسان در هر لحظه در حال اوج گرفتن و سقوط است. گاهی عقل غالب آید و گاهی نفس.

عقل گاهی غالب آید در شکار بر سگ نفست که باشد شیخ یار
نفس از درهاست با صد زور و فن روی شیخ او را زمرد دیده کن

(مولانا، ۱۳۶۳: ۲۵۴۷-۲۵۴۸)

رنج ناشی از نرسیدن برای انسان یک ستیز بزرگ است. مولانا بررسی رسیدن یا نرسیدن انسان به مقصد الهی را به دوش خود شخص می‌گذارد؛ به طوری که اگر در بررسی‌های خویش متوجه شد که انسان ساخته شده با ماهیت و فطرت الهی منافات دارد و سنخیت میان آن‌ها رعایت نشده است، وظیفه این است که بنا را تخریب کند و از نو پایه‌ریزی کند.

گوشه‌های رو نامه را بگشا بخوان بین که حرفش هست در خورد شهان
گر نباشد در خور آن را پاره کن نامه دیگر نویس و چاره کن

(همان: دفتر چهارم، ۱۵۶۵-۱۵۶۷)

۷.۴ آزادی و رنج عدم وجود خداوند

تلاش فلسفه آگزیستانسیالیسم برای آزادی بشر را می‌توان در «یافتن بهشت در زمین» دانست؛ یعنی آزادی انسان از قید اراده جبری آسمان، رهایی عقل از تحکیمات دینی، بازگشت از آسمان به زمین برای بهشتی که دین در آخرت وعده می‌داد. به عقیده یالوم آدمیان هستند که ارزش‌ها را می‌آفرینند و نیکی و بدی را به وجود می‌آورند. بدیهی است اگر بشر بیرون از خود راهنمایی می‌داشت کار آسان‌تر می‌بود اما چون باید بی‌راهنما پیش رود وضعیت راحت‌بخش نیست. و تصمیم‌ها بسیار دشوار است (Yalom. 1980: 317).

اما برخلاف این اندیشه، مولانا معتقد است: «وجود خداوند و آزادی انسان» توأمان با یکدیگر موجب رنج انسان شده است. مولانا امانت و بار الهی را «اختیار» می‌داند که از یک سو انسان را به محنت تردید و دودلی دچار می‌کند و از سوی دیگر با عشق که لازمه آن «از خود رهایی» است وی را به تسلیم عاشقانه عاری از تردید باز می‌گرداند (زرین‌کوب، ۱۳۷۸: ۵۴۹)، و معتقد است: انسان از خودبیگانه قادر نیست وظیفه و تکلیف خود را بپذیرد. او از جوهر اصیل خویش که عبارت است از ساختن ماهیت انسانی خود، خلع شده است. انسان فاقد تحرک و ابداع، تبدیل به شیء می‌شود و روش زندگی او روش زندگی انسانی نخواهد بود؛ انسان با آزادی که در اختیار دارد هر لحظه خطر وانهادن بار امانتی که به دوش دارد، احساس می‌کند و این مسئله برای انسان خواهان تکامل رنج‌آور است (مولانا، ۱۳۶۳: دفتر دوم، ۲۶۳؛ و دفتر سوم، ۲۸۰).

در یک مقایسه می‌توان اشاره کرد که زندان رنج‌آور هست اما اضطراب‌آور نیست، اما آزادی هم رنج‌آور است هم اضطراب‌آور؛ زیرا شما مسئول برگزیدن هر گزینه‌ای هستید که انتخاب می‌کنید به‌خصوص آنچه واگذار شده «خود انسان» باشد. هراس و اضطراب اختیار است که دل را خواهان جبری دلخواه می‌کند.

بعد از آن گفتش که گندم آن کیست	گفت امانت از یتیم بی‌وصی است
مال ایتام است امانت پیش من	زانکه پندارند ما را موتمن
گفت من مضطرم و مجروح حال	هست مردار این زمان بر من حلال

(مولانا، ۱۳۶۳: دفتر ششم، ۵۲۷-۵۲۹)

هراس و رنج مولانا از این ناحیه است که انسان نتواند قانون تدوین‌شده الهی را به‌درستی اجرا کند (همان: دفتر سوم، ۳۹۰۵).

۵. راه‌های تسکین رنج آزادی از دیدگاه یالوم

۱.۵ سپردن آزادی به عقل

یالوم بیان می‌دارد «حال که از دین جدا شده‌ام باید زندگی عقلانی را پی‌ریزی کنم» (یالوم، ۱۳۹۳: ۲۳۹). ولی به نظر نمی‌رسد راه متقنی پیشنهاد شده باشد؛ چراکه با توجه به استعدادها و ظرفیت‌های متفاوت انسان‌ها کدام عقل می‌تواند با انتخاب خود رنج را از دل آزادی برهاند؟ آیا عقل خود را تابع عرف و ملاکات عرف خواهد کرد؟ یا برای رسیدن به اهداف کوتاه‌مدت یا بلندمدت تلاش خواهد کرد؟ مبنایش فایده‌گری است یا امری دیگر؟ یا تجربیات خود را به عنوان مطلوب معقول معرفی می‌کند؟ انسان جداشده از دین، از عقل چه می‌خواهد؟ شاید با تردید بتوان گفت آن‌چه من می‌خواهم ضرورتاً چیزی است که برای من خوب است، یعنی یگانه چیزی که طبع مرا خرسند می‌کند. اما اگر ندانم چه چیزی برای من خوب است رضایتی از رسیدن به آن‌چه خواسته‌ام کسب نخواهم کرد؛ زیرا کشف می‌شود که آن‌چه به آن رسیده‌ام چیزی نبوده که سعادت من در گرو تحصیل آن باشد. پس باید در جست‌وجوی چه چیزی باشم؟ تحیر، شک و تردید باز دامن انسان را خواهد گرفت و آرامش را برهم خواهد زد. آیا عقل می‌تواند تصمیم‌گیر نهایی در کثرت‌گرایی اخلاقی باشد؟ عقل به معنای خرد جمعی عاقلان، با این مقدمه که منطقاً محال است در پاسخ به یک خواسته دو حقیقت متضاد وجود داشته باشد پس هر آن‌چه عاقلان برای خود می‌پسندند همان برای من نیز کارایی دارد و من باید همان را برای خویش انتخاب کنم. علاوه بر این که این پیشنهاد آشکارا نقض آزادی است و اسیر تصمیم عقلا شدن است، عاقلان نیز شقوق متعددی را معرفی می‌کنند، وقتی یک شق صحیح بیش‌تر وجود ندارد معرفی شقوق متعدد چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ حال اگر ما حقیقت را از جنس کارهای هنری بدانیم که مسئله‌ای ابداعی است نه کشف‌شدنی، تعدد را بیش‌تر به چشم ملاحظه می‌کنیم در نتیجه رنج انسان شعله‌ورتر از همیشه می‌شود. مولانا نیز این راه را راهنما و چراغی روشن نمی‌بیند.

عقل جزئی عقل را بد نام کرد کام دنیا مرد را بسی کام کرد

این جهان یک فکر است از عقل کل عقل راشه دان و صورتها رسل

(مولانا، ۱۳۸۸: دفتر دوم، ۹۷۷-۹۷۸)

عقل قربان کن به پیش مصطفی حسبی الله گو که الله ام کفی

(مولانا، ۱۳۸۸: دفتر چهارم، ۱۴۰۸)

۲.۵ سپردن آزادي به ندای درونى

يالوم برای رهایی از رنج آزادی، گوش دادن به ندای درونى را پیشنهاد می‌دهد. فطرت بر اساس خواست درونى چیزی را می‌آفریند نه این‌که بیاموزد یا کشف کند یا استنتاج کند یا محاسبه کند و یا ببیندیشد. آنچه در درون دارد به بیرون می‌ریزد. آیا تحقق خواسته‌های درونى می‌تواند زندگی را از بی‌معنایی نجات دهد و رنج را از دوش انسان به کناری نهد؟ (يالوم، ۱۳۹۰: ۲۴۸). این راه نیز نمی‌تواند راهی محکم به‌شمار آورد؛ چراکه ندای درونى در خطر تحت تاثیر قرار گرفتن شوق‌ها، احساسات، انفعالات، ترس‌ها و امیدها می‌شود، توبه و پشیمان‌شدن از کارى خاص نشان از جایگاه لرزان ندای درون دارد. توجه به این نیز رنج را دوچندان می‌کند که طبیعت انسان دارای دوجنبه است؛ طبیعتى والا و طبیعتى پست که هرکدام می‌توانند به‌اندازه نقش‌آفرینی کنند، حال کدام یک از این دو طبیعت ندا می‌دهند؟ ندهای درونى انسان برخاسته از کدام منبع است؟ آن زمان که انسان خود را از قید دین و مذهب آزاد ساخت، هراس نیز با انسان بیش‌تر همدم شد؛ چراکه در این دوران انسان با «وجدان اخلاقى» و «احساس وظیفه» روبه‌رو است که انسان را وادار به واکنش و عمل در پستی و بلندی‌های زندگی می‌کند که معلوم نیست آن عمل نتیجه‌اش سقوط است یا اوج گرفتن. اریک فروم در گریز از آزادی می‌نویسد:

به‌نظر می‌آید «وجدان اخلاقى» سلطان ظالمی شده است که انسان برای خود انتخاب کرده است و انسان را به حسب مقاصد و آرزوهایى وادار به عمل می‌کند که فکر می‌کند متعلق به خود اوست بی‌خبر از آن‌که این مقاصد و آرزوها می‌توانند احکام برونى اجتماع باشند که انسان به درون و باطن خود برده و با خود آمیخته است (Fromm, 1941: 221).

وجدان اخلاقى و مراجع قدرت بیرونى هر دو به یک اندازه در فرمانروایی سخت‌گیر و خشن هستند. حتی وجدان اخلاقى از مراجع بیرونى هم می‌تواند سخت‌گیرتر باشد؛ چراکه فرد در این خیال است که احکام آن فرامین که خود داده و به همین علت نمی‌تواند علیه خودش شورش کند و از آن اطاعت نکند.

۳.۵ دست‌برداشتن از قدرت شخصى و تابع قدرت الهى شدن (قدرت‌گرایی)

لوتر معتقد است انسان برای آن‌که از این تنهایی و آزادی رنج‌آور نجات پیدا کند باید باقیمانده اراده فردى خود را نیز رها کند و از قدرت فردى خود دست بردارد و آن را انکار

و محکوم کند. در آن صورت است که از احساس پوچی و هیچی نجات پیدا خواهی کرد و مورد الطاف خداوندی قرار خواهی گرفت (Yalom, 1980: 225). یالوم تکرار می‌کند:

تنها وظیفه شما این است که همان شوی که هستی و الا تا ابد برای بزرگ شدن از دیگران استفاده خواهی کرد (یالوم، ۱۳۸۴: ۳۹۱).

لذا یالوم اخلاق و دین را رد می‌کند تا خود دست از آستین بیرون کند و سعادت خویش را رقم زند. البته ناگفته نماند یالوم دین و اخلاق را به طور کامل رد نمی‌کند: «اگر شما معتقدید که باید از دین تا آن حد که زندگی ما را اخلاقی کند، پیروی کنیم من با شما هم عقیده هستم نه بیش تر که دین ما را برده کند (یالوم، ۱۳۹۳: ۴۳۹) و «ما آرمان‌گرایان آزاداندیشی هستیم که محدودیت‌های اعمال شده از سوی جامعه را رد می‌کنیم. ما به توانایی خود در آفرینش ساختار اخلاقی خاص خود ایمان داریم» (یالوم، ۱۳۸۴: ۵۱).

۶. راه گریز از رنج آزادی در اندیشه مولانا

۱.۶ عشق الهی

مولانا یگانه راه درمان این رنج آزادی را عشق الهی و ورود به دنیای عاشقان می‌داند آن‌جا که نه خبری از خواسته خود است و نه خبری از تردید، هرچه او بگوید و بخواهد انسان می‌خواهد، جبر اختیاری کامل.

لفظ جبرم عشق را بی‌صبر کرد و آن‌که عاشق نیست حبس جبر کرد
این معیت با حق است و جبر نیست این تجلی مه است این ابر نیست

(مولانا، ۱۳۶۳: دفتر اول، ۱۴۶۴)

مولانا برای نجات از رنج تحیر و تردیدهای همراه با آزادی، پیشنهاد جذب شدن در مبدأ حق را می‌دهد؛ چراکه افراد مجذوب، اختیاری از خود ندارند بلکه مجبور محض و کامل هستند که از دو شاخه اختیار و آزادی رهایی پیدا کرده‌اند. مولانا خود در باطن تمنا می‌کند به این مرحله از رهایی دست پیدا کند و دیگران را به پیمودن این راه تشویق می‌کند؛
جهد کن کز جام حق یابی نوی بی‌خود و بی‌اختیار آن گه شوی
آن گهمان تبسل کنی جایز بود کانچه خواهی و آن چه گویی آن شود

(همان: دفتر پنجم، ۳۱۰۵-۳۱۱۴)

۲.۶ چنگ زدن به تدبير الهی

توصيه‌ای که مولانا در نجات از رنج آزادی دارد این است که تدبير خود را رها کنید و چنگ به تدبير الهی بزنید:

افکن این تدبير خود را پيش دوست گر چه تدبيرت هم از تدبير اوست
کار آن دارد که حق افراشته ست آخر آن روید که اول کاشته ست

(همان: دفتر دوم، ۱۰۶۰-۱۰۶۱)

استدلال مولانا نیز بر این پایه استوار است که خداوند همه‌کاره عالم است و اوست که می‌داند بهترين فکر و تدبير کدام است و وقتی منبع موثقی در اختيار انسان باشد و از آن منبع به مثابه پشتوانه عمل اختیاری و آزادانه خود استفاده کند به هیچ وجه اضطراب و اهمه در وجودش رخنه نخواهد کرد. علاوه بر این زمانی که مدت عمر و کارایی یک تدبير تمام شد خداوند خود دست به نسخ آن می‌زند و آن را از مدار فعل و عمل خارج می‌کند کاری که در اختيار انسان نیست (همان: دفتر اول، ۳۸۵۹-۳۸۶۰).

با وجود تمام مطالبی که مولانا در راستای واگذاری تدبير امور به خداوند و استدلال‌های پیرامون بیان می‌دارد، استدلال قوی‌تری که برای خود و مخاطب عرضه می‌کند این است که تدبير و حکم الهی باقی می‌ماند اما تدبير انسان خیر، و همین مسئله به‌تنهایی می‌تواند دلیل واضحی باشد که انسان تدبير و آزادی خود را رها کند و وارد حریم جبرآلود الهی و سرسپردگی کامل الوهی شود.

جمله افتادند از تدبير و کار ماند کار و حکم‌های کردگار

(همان: ۹۵۴)

۳.۶ پذیرش جبر ممدوح

مولانا در عین حالی که آزادی را نعمتی می‌داند که انسان با آن می‌تواند به بالاترین مرحله توانایی و ظرفیت خود برسد اما لشکر عقل و جهل در درون انسان در جنگی مدام و نبردی بی‌پایان درگیر هستند، طمع انسان که یکی از لشکریان جهل است مانع آن است که آزادی به راحتی مسیر کمال را بییماید. لذا مولانا از جبر ممدوح و پذیرش آن سخن می‌گوید و از آزادی که نتیجه آن تخریب انسانیت انسان است دور می‌شود (همان: دفتر ششم، ۲۷۲۹-۲۷۳۲).

۷. نتیجه‌گیری

در اندیشهٔ یالوم و مولانا آنچه باعث تکلیف و تعهد در انسان می‌شود وجود اختیار و آزادی است. هرچند بسیاری از مردم آزادی را نعمتی برای خود قلمداد می‌کنند اما نمی‌توان یک‌طرفه به قضاوت رفت و رنج‌های ناشی از آن و خطرات همراه با آزادی را نادیده انگاشت. در اندیشهٔ این دو اندیشمند، آزادی با همهٔ محاسنی که دارد برای انسان‌های متعهد و آگاه رنج‌های فراوانی به همراه دارد. آن زمان که انسان آزادی خویش را به‌دست گرفت مسئولیت آفرینش خویش را نیز پذیرفته است و این آغاز راهی طولانی و پر پیچ و خم است. آزادی مسئولیت‌آور است و مسئولیت رنج‌آور. انسان خود مسئول آفرینش خویش است و کم‌ترین کوتاهی و غفلت مساوی است با دور شدن از تعالی خویش و انسانیتش. اما آنچه یالوم و مولانا را در این بحث از یکدیگر جدا می‌کند حضور و غیاب خداوند در آزادی است؛ یالوم معتقد است انسان در این دنیا تنها و پرتاب‌شده است و هیچ جایگاه ممتازی در میان موجودات ندارد و بر اثر اتفاق موجود شده است و زندگی‌اش کاملاً این‌جهانی اداره می‌شود و پایان می‌گیرد. انسان برای ساختن خویش نه قانونی در اختیار دارد و نه خدایی وجود دارد. حتی اگر خدایی نیز وجود داشته باشد حق چنین کاری را ندارد؛ چراکه آزادی و اختیار انسان محدود می‌شود و در نتیجه آفرینش خودساختهٔ انسان نیز به تعویق می‌افتد. هرچند عدم خداوند و عدم قانون خود یک نعمت است، یک رنج بی‌پایان نیز محسوب می‌شود. درمقابل، در اندیشهٔ مولانا هم خدا وجود دارد و هم قانون، ولی آنچه باعث رنج‌زا شدن آزادی انسان می‌شود نحوهٔ عمل کردن به این قانون است. مسئله در این جا این است که آیا انسان می‌تواند در جنگی بی‌پایان تکلیف الهی که همانا آفرینش انسانیت است موفق شود. یالوم و مولانا بر این باورند که برای تسکین و از میان بردن این رنج باید در پی ساخت وجود اصیل خویش برآییم. تفاوت آن‌ها در آن است که یالوم معتقد است که هرکس برای فرار از این ترس خود را به منبع و قدرتی ماورایی متصل کند در واقع وجودی غیراصیل را برای خود انتخاب کرده است، درمقابل، مولانا معتقد است که انسان برای رهایی از این ترس و رنج باید خود را به مبدأ هستی متصل کند والا اگر چنین نکند به وجودی غیراصیل چنگ زده است. به همین سبب است که از جبر مملوح و پذیرش آن سخن می‌گوید و از آزادی که نتیجهٔ آن تخریب انسانیت انسان است دور می‌شود.

منابع

قرآن کریم.

- علیزمانی، امیرعباس (۱۳۸۳). «ایمان دینی و رنج‌های وجودی»، فصلنامه پژوهش‌های فلسفی کلامی، دانشگاه قم، دوره پنجم، ش ۲۰-۲۱.
- جلال‌الدین محمد بلخی (مولانا) (۱۳۶۳). *مثنوی معنوی*، به کوشش رینولد نیکلسون، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۸). *بحر در کوزه*، تهران: علمی.
- سارتر، ژان پل (۱۳۹۱). *آگزیستانسیالیسم و اصالت بشر*، ترجمه مصطفی رحیمی، تهران: انتشارات نیلوفر.
- کافکا، فرانز (۱۳۷۳). *قصر*، ترجمه جلال‌الدین اعلم، تهران: انتشارات نیلوفر.
- فرانکل، ویکتور (۱۳۹۰). *انسان در جست‌وجوی معنا*، ترجمه نهضت صالحیان و مهین میلانی، تهران: درسا.
- فروم، اریک (۱۳۷۹). *گریز از آزادی*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: مروارید.
- ملکیان، مصطفی (۱۳۸۲). *راهی به رهائی*، تهران: نگاه معاصر.
- یالوم، اروین (۱۳۹۰). *روان‌درمانی آگزیستانسیال*، ترجمه سپیده حبیب، تهران: نشر نی.
- یالوم، اروین، روتلن جاسلسن (۱۳۸۹). *روان‌درمان قصه‌گو*، مترجم سپیده حبیب، تهران: نشر دانژه.
- یالوم، اروین (۱۳۸۴). *نیچه گریست*، ترجمه سپیده حبیب، تهران: کاروان.
- یالوم، اروین (۱۳۹۳). *مسئله اسپینوزا*، ترجمه حسین کاظمی یزدی، تهران: نشر صادق.

- Fromm, Erich (1941). *Escape from Freedom*, New York: Holt Rinhart and Winston.
- Heidegger, Martin (1962). *Being and Time*, Trans. J. Macquarrie and E. Robinson, New York: Harper and Row.
- Sartre. J.P (1956). *Being and Nothingness*, Trans. Hazel Barens, New York: Philosophical Laibrary.
- Yalom, Irvin David (1980). *Existential Psychotherapy*, New York: Collins Publishers
- Yalom, Irvin David (1989). *Love's executioner*, New York: Basic Books.
- Yalom, Irvin David (2001). *The Gift of Therapy; an open letter to a new generation of therapists and their patients*, New York: Harper Collins.
- Yalom, Irvin David (2005). *The Schopenhauer Cure*, New York: Harper Collins.
- Yalom, Irvin David (2008). *Staring at the Sun*, New York: jossey- Bass.